

مداد پرکار

من مداد مرجان هستم ، یک مداد نویسنده و پرکار ، راستش را بخواهید من عاشق کاغذ هستم ، آنقدر عاشق کاغذ هستم که هر روز در آن چیزهای قشنگی نقاشی می کنم .



من مداد مرجان هستم ، یک مداد نویسنده و پرکار ، راستش را بخواهید من عاشق کاغذ هستم ، آنقدر عاشق کاغذ هستم که هر روز در آن چیزهای قشنگی نقاشی می کنم .

وقتی مرجان مرا بدست می گیرد ، آنقدر خوشحال می شوم که نگو ! با خودم فکر می کنم که حتماً الان مرجان یک نقاشی قشنگ و یا یک شعر خوب و یا یک داستان جالب را بوسیله من ، روی کاغذ نقش می بندد . بعضی وقتها که دختر کوچولوهای همسایه ، حوصله شان سر رفته یا ناراحت هستند ، مرجان یک درخت قشنگ با گلهای زیبا در اطراف آن ، یک رودخانه پر آب و یا یک قلب قشنگ برایشان می کشد ، راستش من در این لحظات از ته دل خوشحال هستم .

بیشترین خوشحالی من آن لحظه هایی است که مرجان دارد فکر می کند و بعد مرا روی کاغذ می لغزاند کلمه ای می نویسد و پاک می کند ، دوباره کلمه جدیدی می نویسد و پاک می کند و آنقدر می نویسد و پاک می کند تا بالاخره یک جمله زیبا درست می کند .

وای نمی داند چه قدر کیف می کنم از این که بچه ای مرا به دست بگیرد و تکالیف مدرسه اش را حل کند ... وقتی مرجان مرا آرام روی کاغذ ، تکان می دهد و با من چند ضربه ای به روی کاغذ می زند ، می فهمم که دارد خیالها و فکرهايش را کنار هم می گذارد و حرکت می دهد و بعد با آن خیالها تصاویر زیبا را روی کاغذ حک می کند ، وای خدای من خیلی احساس غرور می کنم !

ای ، صبر کن ببینم ، چه اتفاقی دارد می افتد ؟ مرجان خواهش می کنم این خطهای قشنگ را پاک نکن ! « - آخه مداد عزیزم ، چرا متوجه نیستی ، اگر مامان بیاید و این خطها را توی دفتر ریاضی من ببیند ، عصبانی می شود و می گوید : آخه دخترم مگر تو دفتر نقاشی نداری که ... ! »

امروز صبح ، مرجان خواهر و برادرهایم را یکجا جمع کرد ، نوک همه آنها را با تراش ، تیز کرد و به ترتیب توی جعبه خودشان گذاشت ، آخ جون امروز قراره توی مدرسه نقاشی داشته باشیم .

زنگ نقاشی ؛ مرجان از من و خواهر و برادرهایم خواهش می کند که در کشیدن یک نقاشی خوب کمکش کنیم ، ما هم به او قول می دهیم به شرطی که نوک ما را محکم روی کاغذ فشار ندهد ، هر چه که دلش خواست برایش بکشیم . مرجان آنقدر با احتیاط نقاشی می کند که خانم معلم به خاطر این همه دقت او ، یک بیست زیبا پائین نقاشی اش می کشد !

به هر حال همکاری و دقت ما هم در این موفقین بی تأثیر نبوده است ! مرجان املاء مرا هم خیلی دوست دارد ، آنقدر در نوشتن املاء تلاش کرده است که ، الان بخوبی می تواند بهترین کلمات و جملات را کنار هم ردیف کند و یک نامه زیبا برای دوستش بنویسد و سال نو را به او تبریک بگوید ، من مطمئن هستم که وقتی او بزرگ بشود نویسنده خوبی می شود ، آنوقت من و تمام مدادهایی که زمانی همکار او بوده اند ، به خودمان می بالیم که سهمی در این تلاش و پیروزی داشته ایم !

مرجان ، خوب به فکر من و خواهر و برادرهایم هست ، وقتی که کارش تمام می شود با خودش زمزمه می کند که : « حالا باید مدادهای عزیزم را بعد از یک روز تلاش خسته کننده توی جعبه شان بگذارم تا حسابی استراحت کنند ! » و بعد ، ما را توی جعبه مخصوص مان می چیند ، مرجان ابداً از آن دسته بچه هایی نیست که با بیفکری و بی نظمی خود مدادها را اذیت می کنند و از بین می برند ، از این که مداد او هستم خیلی خوشحالم .